

خلاصه نگفتی سوره الغراب را خوانده بی یا نه؟

Virginia & Me

یکشنبه ۲ شهریور، ۱۳۸۲

گیرنده شناخته نشد

م...ن عزیز، سلام

با گرما چه می کنی ؟ کار عروسی به کجا رسید؟ آخر سوره الغراب را خواندی یا نه ؟ پرسش ها زیاد شد و این که در این مدت به قدری گرفتار بودم که وقت سرخاراندن نداشتم؛ هنوز هم ندارم. ولی خوب می دانی که خواندن و بلاغت از نان شب واجبتر است و آن را همیشه می خوانم و دیروز هم فرمایشاتی را که برادر داستایوفسکی صادر فرموده بودند خواندم. البته به نظر من ادبیات داستانی در این صد سال اخیر متحول شده و شاید تا حدی از شکل روایت واری برادر داستایوفسکی فاصله گرفته. امروز به قدری سرگرمی ها و مشغله های مردم زیاد شده که تعداد خواننده ی پر حوصله کم شده ؛ کی حوصله ی نشستن و کتاب قطور خواندن را دارد. اگر کسی بخواهد درباره ی روانشناسی چیزی بداند، می رود سراغ کتاب هایی که هم تحریتر و هم علمیت از رمان های داستایوفسکی هستند . سوره الغراب را خواندی یا نه هنوز؟ نمی دانم نظر تو چی ست، اما من با مثله کردن داستان مخالف که نیستم هیچ ، خیلی هم موافقم. من به شخصه از مطالعه ی داستان های مثله شده یا داستان های اکسپرسیونیستی لذت می برم. نمی دانم **طبل حلبی** ، رمان بزرگ گوته گراس، را خوانده بی یا نه ؟ این رمان نوعی ادبیات اکسپرسیونیسم است که من از خواندنش لذت بردم. رمان دیگری هست به نام «**برلن ، میدان آلکساندر**» اثر آلفرد دوبلین که هشتاد سال پیش نوشته شده و رمانی است اکسپرسیونیسم و من از خواندن آن هم بسیار لذت بردم - آلفرد دوبلین نود سال پیش در آلمان محله بی به نام **اکسپرسیونیسم** منتشر می کرد که در آن سرسختانه از این نوع ادبیات دفاع می کرد . حتا در آمریکای شمالی نویسنده بی مثل جان داس پسوس هشتاد سال پیش رمانی نوشت به نام «**مانهاتان ترانسفر**» که متعلق به ادبیات اکسپرسیونیسم است و به نظر من ریشه ی ادبیات بیت آمریکا را باید در همین رمان جستجو کرد. خلاصه این که ادبیات اکسپرسیونیسم چیز جدیدی نیست و من از داستان های مثله شده بی که خوب نوشته شده باشند خوشم می آید. از قورمه سبزی که خوب پخته شده باشد هم خوشم می آید. اما چه کنم که از اغلب آثار اکسپرسیونیستی و به اصطلاح پست مدرنیست های وطنی خوشم نمی آید، چون دست پخت خوبی ندارند و غذاهای بدمزه بی به خوانندگانشان تحویل می دهند. می خواهند با آثاری که مخلوطی است از آثار بورخس و کالوینو و استر و کوندرا و صادقی و هدایت و نعلبندیان و معلومات دایره المعارفی از ادبیات پست مدرنیسم غرب، قورمه سبزی بد مزه بی درست کنند و به زور به خورد خواننده ی بیچاره بدهند. خوب آدم استفراغش می گیرد دیگر. من با محتوای رمان «...» کاری ندارم ، اما مقایسه ی این رمان پست مدرنیستی - چه اصطلاح بد و انتخاب کجی-- با رمان ... «...» تفاوت کار را به خوبی نشان می دهد . من از ساختار کتاب ... -

که از قضا پیچیده تر هم هست- بیشتر خوشم می آید تا از رمان... که پر از تصنع بیهوده است. راستش را بخواهی رمان ... در برابر رمان... مثل کودک ضعیفی می ماند که آدم با یک پهلوان درشت اندام مقایسه اش کند. خلاصه نگرانی با سوره الغراب چه کردی؟ در همان زمان که ادبیات بیت، ادبیات آمریکا را با بحران رو به رو کرده بود و رمان نوی فرانسه خواننده را از خواندن بی زار، ناگهان صد سال تنهایی از زیر خاکستر ادبیات خسته کننده شعله ور شد و منتقدینی که مدعی بودند رمان مرده است، انگشت به دهان ماندند که این دگر از کجا آمد. خنده دار اینجاست که حالا نمایندگان انواع ادبیات داستانی مارکز را از خود می دانند. به هر حال، من از خواندن سوره الغراب بسیار لذت بردم. پشت این رمان، دنیایی از فرهنگ ایرانی خوابیده و محمود مسعودی با نگارش این رمان اثری خلق کرده اکسپرسیونیسم با داستان های مثله شده ی به ظاهر نامنسجم، اما در باطن بسیار با قوام.

...

...همان طور که ما داستایوفسکی را در ادبیات داستانی داریم، خوان رولفو و فاکتر و مارکز را هم داریم و ما از شماها توقع داریم که نوعی از رمان برای ما بنویسید که از خواندن آن لذت ببریم و در چارچوب ادبیات غرب هم قرار نگیرد - چون می دانی که ادبیات نوی ما یعنی تقلید از ادبیات نوی غرب و اگر روزی رمان های هاندکه یا اشتراوس و امثال اینها به فارسی ترجمه شود، درمی یابی از چه سخن می گویم. مخلص کلام این که من در ادبیات به اصطلاح پست مدرنیسم ایران - اگر بوف کور و آثار صادق بهرامی را از ادبیات ایران حذف کنیم، پیشینه ی این ادبیات به کجا می رسد؟ - به جز سوره الغراب رمانی نخوانده ام که این چنین نو، زیبا و عمیق باشد. خلاصه نگرانی سوره الغراب را خوانده یی یا نه؟

✍ نوشته شده در ساعت ۱۰:۲۴ ق.ظ توسط [Virginia & Me](#)

بدون هیچ تغییری در متن نوشته، کپی کرده ام از:

<http://mhsn.persianblog.ir/post/۸۵/archive.asp>

تصادفی برخوردیم بهش، در ۵ می ۲۰۱۵ / ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۴، و خوشم آمد ازش. به خودم اجازه دادم بگذارمش روی وبلاگ خودم. امیدوار ام که نویسنده ی آن اعتراضی نداشته باشد. در این صورت، می تواند با استفاده از نشانی ایمیل «سیدو حرف» ازم بخواهد که برش دارم: siodoharf@yahoo.com